

«رؤیت» از دیدگاه شمس تبریزی و بررسی بازتاب آن در مثنوی مولوی*

دکتر محمد خدادادی**
دکتر مهدی ملک ثابت***
دکتر یدالله جلالی پندری****

چکیده

کتاب «مقالات شمس تبریزی» تنها اثر به جا مانده از شمس تبریزی، عارف نامدار قرن هفتم هجری است. این کتاب، مجموعه‌ای است از سخنانی که شمس، در جمع مریدان مولوی ایراد می‌کرده و توسط ایشان یادداشت می‌شده است. اگر چه سخنان زیادی در باب تأثیر شمس تبریزی بر وجود مولوی بیان شده، ولی متأسفانه تا کنون چنان که شایسته است مستقیماً به این تأثیر و تأثر به صورت علمی و تحقیقی توجه نشده است. تنها، با بررسی مقالات شمس و میزان بازتاب آن، در آراء و آثار مولوی است که می‌توانیم به میزان واقعی تأثیر شمس در اندیشه مولوی پی ببریم.

یکی از موضوعات مطرح شده در مقالات شمس تبریزی، بحث پیرامون امکان رؤیت خداوند است. این مطالب اگرچه به صورت مختصر و گاه به صورت اشاره‌وار مطرح شده‌اند، اما دارای ارزشی ویژه هستند؛ زیرا با بررسی آنها، تفکرات کلامی شمس، بخوبی برای ما آشکار می‌شود و آن گاه، می‌توانیم به بررسی تطبیقی آرای شمس و مولوی بپردازیم.

در این مقاله، علاوه بر بیان ساختارمند نظریات شمس و مولوی در باب رؤیت، به بررسی بازتاب این دسته از عقاید شمس، در مثنوی مولوی پرداخته و نشان داده‌ایم که تفکرات شمس در این حوزه، تأثیر بسزایی در شکل‌گیری اندیشه مولوی، پیرامون این موضوع داشته است.

کلید واژه‌ها: شمس‌الدین محمد تبریزی، جلال‌الدین محمد مولوی، مقالات شمس، مثنوی معنوی، رؤیت.

*- تاریخ دریافت: 90/04/09 تاریخ پذیرش: 90/06/12

Email: khodadadi_m59@yahoo.com

Email: M.maleksabet@ac.ir

Email: Jalali@yazdui.Ac.ir

**- دکترای زبان و ادبیات فارسی و مدرس دانشگاه یزد.

***- دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد.

****- دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد.

مقدمه

مقالات شمس، در عین پراکندگی مطالب، شامل مفاهیم مختلفی چون عرفانی، فلسفی، کلامی، شرعی، تأویلات قرآنی، حکایت‌های تمثیلی و غیرتمثیلی و ... است که بسیاری از آنها، به نوبه خود، بدیع و گاه بی‌نظیر هستند. متأسفانه، این اقوال و نوشته‌ها به صورت پراکنده و بدون طبقه‌بندی سنجیده، به چاپ رسیده است و به همین دلیل، برای آگاهی یافتن از مفاهیم مندرج در این کتاب و دست‌یابی به مفهوم مشخص یا موضوعی خاص، خواننده مجبور است، مدت بسیار زیادی در این کتاب به جستجو بپردازد تا بتواند موضوع مورد نظر خود را بیابد. این پژوهش به بررسی بازتاب یکی از مفاهیم کلامی موجود در مقالات شمس (رؤیت) در مثنوی مولوی اختصاص دارد؛ در ابتدا مفهوم مورد نظر را - که به صورت پراکنده در مقالات شمس موجود است - استخراج کرده و آن را به شکلی ساختارمند و طبقه‌بندی شده، کنار هم قرار داده‌ایم و سپس به این موضوع پرداخته‌ایم که نظریات شمس در این باب، تا چه اندازه بر اندیشه مولوی تأثیر گذاشته و مولوی این اندیشه‌ها را چگونه در مثنوی خود منعکس کرده است. قبل از ورود به بحث اصلی، به صورت بسیار مختصر به معرفی شمس تبریزی و مقالات او می‌پردازیم.

شمس تبریزی و مقالات او

سخن گفتن از مردی که نام و نشان و خاندان و زادگاه او به درستی مشخص نیست، اما در محفل عاشقان، مشهورتر از خورشید است، ذهن آدمی را دچار چنان تناقضی می‌کند که ممکن است لب از سخن گفتن و قلم از نگارش باز ایستد. آن که گاه او را «حضرت مولانا، سلطان‌الاولیاء و الواصلین، تاج‌المحبوبین، قطب‌العارفین، فخرالموحدین ... شمس‌الحق و الملة و الدین تبریزی، عظم‌الله



جلال قدره» نامیده‌اند (سپهسالار، 1325: 122). و گاه او را عاشقانه، حضرت خضر دانسته‌اند:

غرضم از کلیم مولاناست آن که او بی نظیر و بی همتاست
خضرش بود شمس تبریزی آن که با او اگر در آویزی
هیچ کس را به یک جوی نخری پرده‌های ظلام را بدری
(سلطان ولد، 1368: 42)

و زمانی او را «واقف به اسرار رسول» و «کامل تبریزی» (افلاکی، 1362، ج 2: 614)، «صاحب حال و قال»، «قطب همه معشوقان جناب احدی» و «پادشاه کامل و مکمل» نامیده‌اند (سپهسالار، 1325: 123). عده‌ای از دیار هندوستانش پنداشته‌اند (قاسمی، 1383: 98). و عده‌ای از دیار آذربایجانش دانسته‌اند (سپهسالار، 1325: 123). و برخی خراسانی‌اش خوانده‌اند (بهیزاد، 1376: 69).

گروهی از او به عنوان داعی اسماعیلی یاد کرده (تدین، 1372: 584-558). و گروهی، از جمله اقطاب طریقت، ابدالیّه و قلندریّه‌اش دانسته‌اند (بیانی، 1384: 67-64). گاه نامش در میان بزرگان یارسان و اهل حق می‌درخشد (جیحون‌آبادی، 1361: 261). و گاه از او به عنوان پیر و راهنمای باطنی آیین اکنکار یاد می‌کنند! (توئیچل، 1372: 174). باری از زمره شیعیان امامیه‌اش می‌خوانند (بیانی، 1384: 110-105). و گاهی مهدی موعود شیعیانش می‌پندارند! (اراک، 1381: 44). «افسانه‌ها، شمس را مکتب ندیده‌ای صاحب‌دل و برخوردار از فره ایزدی، قلندری عادی، یا درویشی سیاح به تصویر کشیده‌اند که صاحب کرامت بوده» (دین لوئیس، 1386: 178). گاه در این افسانه‌ها، او را پسر جلال‌الدین نومسلمان دانسته‌اند که فرقه حشاشین را رها کرد! (سمرقندی، بی‌تا: 147).

خوشبختانه، «مطالعه مقالات شمس، موجب دور ریختن افسانه‌هایی می‌شود که از این مرد ساخته‌اند. نوشته‌های شمس، آشکار می‌سازد که او در مباحث





فلسفی و کلامی روزگارِ خود تبخّر داشته، اما اغلب بر باورهای مرسوم جامعه خرده می‌گرفته است. مقالات شمس، آشکار می‌سازد که شمس خطیبی بوده خوش‌بیان و نیت خود را به زبان فارسی، به صورت ساده و بسیار دل‌انگیز بیان می‌کرده است» (دین لوئیس، 1386: 181).

بنابراین بهترین ملاک، برای شناخت افکار و عقاید و زندگی شمس تبریزی، همان کتاب مقالات شمس است - که مجموعه‌ای از منقولات پراکنده اوست که به صورت شفاهی در میان مریدان بیان داشته - و «در مجموع، حدود بیست نسخه خطی از این متن برجا مانده که همگی آنها، کمابیش، مجموعه‌هایی نامنظم و تصحیح نشده است و نشان می‌دهد که این کتاب هرگز به صورت رسمی انتشار نیافته است» (همان: 179).

همان گونه که یادآور شدیم، در میان سخنان پراکنده شمس در مقالات او، مقداری مفاهیم کلامی نیز وجود دارد. این مطالب، هر چند به صورت مختصر و گاه به صورت اشاره‌وار مطرح شده‌اند، اما دارای ارزشی ویژه هستند؛ زیرا با بررسی آنها، تفکرات کلامی شمس به خوبی برای ما آشکار می‌شود. یکی از این موضوعات، بحث پیرامون رؤیت خداوند است. در ادامه، علاوه بر بیان طبقه‌بندی شده نظریات شمس در این باب، به بررسی چگونگی بازتاب آنها در مثنوی مولوی خواهیم پرداخت.

رؤیت

مسئله رؤیت، از جمله مسائل مهم کلامی و عرفانی است که مورد اختلاف فرقی مختلف اسلامی بوده و هست. اشاعره، ماتریدیّه، مشبّهه، حشوئیه و کرامیّه، معتقدند که رؤیت حق، تعالی، فارغ از جهات و مکان، در همین دنیا ممکن و وقوع آن در آخرت حتمی است (اشعری، 1389، ج 1: 265-261 و البزودی، 1383:

77). و به همین دلیل اعتقاد به رؤیت خدا را، سمعاً و نقلاً واجب می‌دانند (اشعری، 1397: 13-14).

در برابر این‌ها، امامیه و معتزله، عقل را بر نقل ظنی مقدم می‌دانند و با ردّ ظواهر برخی از آیات و روایات، که از آنها رؤیت جسمانی استنباط می‌شود،¹ لازمه رؤیت به چشم را، تجسم دانسته‌اند. معتزله، ظاهر آیات تشبیه را تأویل نمودند (الهمدانی، 1965: 242). و امامیه با در نظر گرفتن قراین مبتنی بر نفی تشبیه در قرآن کریم، معنای دیگری را برای ظاهر آن آیات، در نظر گرفتند (مشیدی، 1379: 124).

با توجه به این اعتقادات مختلف کلامی، هر یک از حکما و عرفای نامدار سرزمین ایران نیز در این زمینه، اظهار نظری موافق با مشرب فکری خود بیان داشته‌اند. به عنوان نمونه، حکیم ابوالقاسم فردوسی که تفکر شیعی دارد، رؤیت جسمانی را با صراحت ردّ کرده است:

به بینندگان آفریننده را
بینی مرنجان دو بیننده را
(فردوسی، 1370، ج 1: ب 12)

و همچنین است عقیده حکیم سنایی:

جمله عضوهاش دیده شود
تا نشانی ز دوست دیده شود
زان که این دیده دید نتواند
دیده از دیدنش فرو ماند
دیده را دیده دگر بایند
تا بدان دیده دیدنش شاید
به چنین دیده‌ها که ما داریم
طاقت دیدنش کجا داریم
(سنایی، 1360: 136)

سنایی در جایی دیگر از سخنانش ضمن تعریضی به عقاید اشاعره، رؤیت خداوند در قیامت را نیز ردّ می‌کند:

هر که گوید که خدا را به قیامت بتوان
او نبیند به حقیقت نه از آن گمشدگان
(همان، 1362: 388)



برخلاف فردوسی و سنایی، نظامی قائل به امکان رؤیت حق تعالی با چشم سر است، چنان که در ضمن توصیف معراج پیامبر بزرگوار اسلام (ص)، به وضوح تمام عقیده خود را ابراز می‌دارد:

مطلق از آنجا که پسندیدنی است دید خدا را و خدا دیدنی است
دیدنش از دیده نباید نهفت کوری آن کس که بدیده نگفت
دید پیامبر نه به چشمی دگر بلکه بدین چشم سر این چشم سر

(نظامی، 1343: 9)

علاوه بر بحث پیرامون «رؤیت» خداوند، حکما و عرفای مسلمان، سخن از رؤیت قلبی و یا باطنی به میان آورده و با عنوان «بصیرت» از آن یاد کرده‌اند. بصیرت، در عرفان اسلامی جایگاه ویژه‌ای دارد، تا آنجا که عرفا، درک بی‌واسطه از حقیقت عالم را منوط به باز شدن چشم بصیرت می‌دانند، و بدون آن، دستیابی به معرفت واقعی را امکان پذیر نمی‌دانند؛ زیرا: «برای عقل ممکن نیست که چگونگی احاطه علم ازلی را نسبت به جزئیات درک کند؛ بلکه درک این چگونگی به گشودگی چشم باطن انسان بستگی دارد. عارفان، بدین صفت اختصاص دارند و بدین وسیله حقیقتِ طور ماوراء عقل برای آنها آشکار می‌گردد» (همدانی، 1379: 6). به همین منظور، سالک عارف می‌کوشد «تا به وجود چشمی در درون آدمی معتقد شود» (همان: 6). تا به وسیله آن «بدیهیات عالم ازلی را درک کند» (همان جا).

ارتباط مبحث رؤیت با مسئله بصیرت، از آنجا آشکار می‌شود که گاه عرفا و بزرگان، رؤیت پروردگار را به رؤیت قلبی و یا همان باز شدن چشم بصیرت تأویل کرده‌اند و معتقدند دیدار پروردگار، از آن طریق، ممکن و منطقی است؛ چنان که حضرت علی (ع) فرموده‌اند: «ما کُنْتُ اعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ» (کسی را که نیبم،





نمی‌پرستم) (کلینی، 1365، ج 1: 138 و 97). واضح است که در این گفتارِ علی(ع)، سخن از رؤیت قلبی با چشم بصیرت است، چنانکه در جای دیگر می‌فرمایند: «لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ بِمَشَاهِدَةِ الْعَيَانِ وَ لَكِنْ تُدْرِكُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ» (چشم‌ها او را درک نمی‌کنند به مشاهده آشکار، اما قلب‌ها او را به حقایق ایمان درک می‌کنند) (همان جا). این سخنان گرانبهای حضرت علی(ع)، مطابقت دارد با این آیه شریفه که در آن سخن از دیده قلب و چشم بصیرت است: «فَأَنَّهُ لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ» (قرآن مجید، سوره حج (22)، آیه 46) (همانا دیده‌ها کور نیست؛ بلکه دل‌هایی که در سینه جا دارد کور است).

از دیدگاه عرفا، بصیرت، عبارت است از «قوتی برای منور نمودن قلب به نور مقدسی که به وسیله آن، حقایق اشیاء و بواطن آن را مشاهده می‌نماییم؛ درست به مانند چشم در بدن که به وسیله آن صورت اشیاء و ظواهر آن را مشاهده می‌نماییم و آن چیزی است که حکما آن را قوه عاقله نظری نامند» (جرجانی، بی‌تا: 20). خواجه عبدالله انصاری، از بصیرت به عنوان بیست و نهمین میدان طریقت یاد می‌کند و می‌گوید: «از میدان یقین، میدان بصیرت زاید، بصیرت، دیده ور شدن است، بصیرت به سه چیز است: بصیرت قبول، بصیرت اتباع، بصیرت حقیقت» (انصاری، 1368: 28).

غرض این که، اکثر متکلمان و عارفان در باب رؤیت، چه نوع حسی آن (رؤیت با چشم سر) و چه نوع قلبی آن (رؤیت با چشم دل و بصیرت باطنی)، سخن به میان آورده و پیرامون آن به بحث پرداخته‌اند. شمس تبریزی نیز، در ضمن سخنان پراکنده خود، مباحث مختلفی را در باب رؤیت پروردگار بیان نموده است. در ادامه، ضمن بیان این دیدگاه، به بررسی بازتاب این اندیشه‌ها در مثنوی مولوی می‌پردازیم.

رؤیت از دیدگاه شمس

شمس از دوران کودکی و نوجوانی، میلی وافر به دیدار محبوب و مقصود حقیقی عارفان، حضرت حق تعالی، داشته است و از همان دوران، برای نیل به این مقصود ریاضت‌های مختلفی را بر خود هموار می‌کرده است: «گفتم: مرا چه جای خوردن و خفتن؟ تا آن خدای که مرا همچین آفرید، با من سخن نگوید بی‌هیچ واسطه‌ای، و من از او چیزها نپرسم و نگویم، مرا چه خفتن و خوردن؟ برای آن آمده‌ام که می‌خورم از عمیا؟ چون چنین شود و من با او بگویم و بشنوم معاینهٔ مشافههٔ، آنکه خورم و بخشیم، بدانم که چگونه آمده‌ام و کجا می‌روم، و مخلص من چیست و عواقب من چیست، و فارغ می‌زیم» (شمس تبریزی، 1385، ج 2: 137).



شمس، به اختلاف نظر متکلمان و فلاسفه در باب رؤیت آگاهی داشته و معتقد است که اکثر ایشان بر این باورند که رؤیت خداوند چه در خواب و چه در بیداری امکان ندارد، اما عده‌ای بر این باورند که رؤیت خداوند در خواب امکان‌پذیر است: «قومی اندک گویند خدا را به خواب توان دید، بیشتر در خواب و در بیداری دیدن روا ندارند» (همان، ج 2: 229).

با وجود این، باید گفت که شمس به رؤیت خداوند و امکان وقوع آن اعتقاد دارد، اگر چه به دلیل پراکنده و اندک بودن سخنان شمس در این باب، نمی‌توان به طور صریح حکم کرد که این اعتقاد به رؤیت، رؤیت حسی است یا رؤیت قلبی؛ اما بدون شک او به رؤیت خداوند در این دنیا و در آخرت یقین دارد: «سَتَرَوْنَ رَبَّكُمْ² ... این سین چه سین است؟ سین تعجیل؟ با اینها بگویی؟ اکنون کو بالغی؟ گویم تا چه فهم کرده باشند از آن! بالغی این است که معاینه بینند. وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى³.³ آخر از این ضریر ظاهر نمی‌خواهد. باید که معاینه با این چشم بینند» (همان، ج 1: 207).

شمس از مجموع روایت «سَتْرُونَ رَبِّكُمْ...» و آیه هفتاد و دوّم سوره اسراء نتیجه می‌گیرد که رؤیت خداوند حتمی است. حتّی عبارت «معاینه با این چشم»، گمان ما را در اعتقاد او به رؤیت حسی، تقویت می‌کند، هر چند نمی‌توان با قطعیت در این مورد حکم کرد.

در نظرگاه شمس، عارفان راستین در همین دنیا به وصال دیدار حق نائل می‌آیند. در چنین حالتی، دیگر ایشان را حاجتی به بهشت موعود نیست؛ زیرا در همین عالم، در بهشت دیدار حق تعالی غوطه ورنند: «این بنده که او را وعده کرده‌اند قیامت و بهشت، از برای دیدار [است]، چون او در این عالم همه ببیند، چه تماشاها و عجایب‌ها ببیند و چه لذتها یابد [از قیامت و بهشت]؟» (همان، ج 1: 135).

علاوه بر این سخنان، شمس در مورد «حضرت موسی (ع) و طلب رؤیت حق تعالی» مطالبی بیان داشته، که نظریات او در باب رؤیت را با وضوح بیشتری نشان می‌دهد. شمس، برخلاف نظر اکثریت قریب به اتفاق مفسران، عرفا و حکمای اسلامی،⁴ معتقد است که حضرت موسی (ع) به دیدار حق تعالی نائل آمده است. او بر این باور است که آیه 143 سوره اعراف که خداوند در آن به موسی (ع) «لن ترانی»⁵ می‌گوید، تأویل و تفسیر خاصی دارد که اکثر مفسران از فهم معنای حقیقی آن غافل شده‌اند. او با لحنی تند به انتقاد از کسانی برمی‌خیزد که رؤیت خداوند، توسط موسی را نمی‌پذیرند، و به آنها نهیب می‌زند که چگونه دیدار حق تعالی را برای اولیاء الهی روا می‌دارید، اما در حق پیامبر بزرگ خدا نمی‌پذیرید: «چون رواست که مرید ولی روزی هفتاد بار ببیند، چون روا ندارند که نبی مرسل ببیند؟ ... اکنون آنچه حقیقت است و اتفاق آن است علما را که ولی به نبی در نرسد. چون ولی ببیند، بلکه مرید ولی، چگونه بر نبی محبوب باشد؟» (همان، ج 2: 151-152).

شمس، آن گاه به تأویل «لن ترانی» گفتن خداوند می‌پردازد و می‌گوید: موسی (ع) غرق رؤیت پروردگار بود و با این حال باز هم درخواست دیدار می‌کرد! از این





رو خداوند به او نهیب زد که هنگامی که غرق مشاهده هستی، دیگر چه چیزی را می‌خواهی ببینی؟ بنابراین از دیدگاه شمس «لن ترانی» لفظ مبالغه است برای بیان تعجب: «گفت: لا تُدرِکُہُ الابصار؛ نومیدی است. گفت: وَ هُوَ یَدْرِکُ الابصار؛⁶ تمام امید است. چون حقیقتِ رؤیت رو به موسی آورد و او را فرو گرفت، و در رؤیت مستغرق شد، گفت: "أرنی".⁷ جواب داد: "لن ترانی"؛⁸ یعنی اگر چنان خواهی دید، هرگز نبینی. این مبالغه است در انکار و تعجب؛ که چون در دیدن غرقی، چون می‌گویی بنمای تا ببینم؟ و اگر نه چون گمان بریم به موسی، محبوب الله و کلیم الله که بیشتر قرآن ذکر اوست، - وَمَنْ أَحَبَّ شَيْئاً أَكْثَرَ ذِكْرَهُ⁹ - (همان، ج 1: 174) خدا را نبیند.

شمس، در ادامه سخنان خود، «جَبَل» را به «ذات حضرت موسی (ع)» تاویل می‌کند و بر این موضوع تأکید دارد که خداوند، خود را به حضرت موسی (ع) نشان داده است، وگرنه چگونه می‌توان انتظار داشت که حق، تعالی خود را به کوه، که جمادی بیش نیست نشان دهد؛ اما از پیامبر بزرگ و کلیم خود رُخ بپوشاند: «وَ لَکِن أَنْظَرُ إِلَى جَبَلٍ؛¹⁰ آن "جَبَل"، ذاتِ موسی است که از عظمت و پابرجایی، جبلش خواند. یعنی در خود نگری مرا ببینی. این به آن نزدیک است که: مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ.¹¹ چون در خود نظر کرد، او را بدید، از تجلی، آن خود او که چون کوه بود، مندک (ویران) شد. وگرنه چون روا داری که دعای کلیم خود را رد کند، به جمادی بنماید؟ بعد از آن گفت: تُبْتُ إِلَيْکَ،¹² یعنی از این گنه که غرقه باشم در دیدار و دیدار خواهم» (همان جا).

شمس، گاه در ضمن سخنانش با الفاظی بسیار توهین آمیز، کسانی را که منکر رؤیتِ موسی (ع) بوده‌اند، خطاب قرار داده است: «زهی.... روا ندارد که موسی کلیم الله، خدا را ببیند» (همان، ج 1: 349). و گاه به نقد کسانی می‌پردازد که به تعبیر او، در مورد آیات مربوط به دیدار موسی (ع) با حق تعالی، به دیده تردید



می‌نگرند، و آن گاه با تصریح به وقوع رؤیت خدا توسط موسی(ع)، آنها را مورد سرزنش قرار می‌دهد: «تو ... چون روا نمی‌داری که درویش حقیقت، تفسیر گوید که موسی دید» (همان، ج 2: 121).

قابل ذکر است که شمس، معتقد است که همه اشخاص قادر به درک حقیقت رؤیت نیستند؛ به همین منظور عرفا مجبور بوده‌اند این حقیقت را در پرده الفاظ و اصطلاحات خاصی بیان نمایند تا ذهن عوام پریشان نگردد: «این جهت حفظ جانب عوام بگفتند، آلا به الفاظ دیگر، همچو فیضان انوار و کشف و مکاشفه، و صریح نگفتند» (همان، ج 2: 151-152).

بنابر آن چه گفته شد، می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که شمس به امکان رؤیت اعتقاد دارد. از اکثر سخنان او، این گونه استنباط می‌شود که این رؤیت، رؤیت باطنی است و البته، از برخی دیگر از سخنان او، اعتقاد به نوعی رؤیت حسّی نیز، دریافت می‌شود.

این سخنان و نظریات شمس در باب رؤیت، در اندیشه مولوی و مثنوی نیز منعکس شده است؛ به طوری که می‌توان گفت که مولوی نیز همچون شمس به امکان رؤیت ایمان دارد، اگرچه سخنان مولوی نیز همچون شمس، دو وجهی است. یعنی از تعدادی سخنان او رؤیت قلبی و از برخی دیگر رؤیت حسّی استنباط می‌شود.

رؤیت از دیدگاه مولوی

مولوی، در خلال سخنانش ضمن ردّ عقیده معتزله - که منکر رؤیت پروردگار هستند - به این موضوع تأکید می‌کند که سنی واقعی - یعنی آن که پیرو سنت حضرت رسول(ص) است - منکر رؤیت خداوند نیست. آن کسی که رؤیت خداوند را انکار می‌کند هنوز در بند حواس ظاهری است، و هر که خود را از قید

و بند مادیات رها ساخته و کوری باطن را با داروی صبر مداوا کرده است،
پرده‌های جهل از دیده بصیرت او کنار رفته و می‌تواند با چشم دل و دیده باطن،
به دیدار پروردگار نائل آید:

چشم حس را هست مذهب اعتزال دیده عقل است سنّی در وصال...
گر تو کوری نیست بر اعمی حرج ور نه رو کالمُتَّبِرُ مِفْتاحِ الْفَرَجِ
پرده‌های دیده را داروی صبر هم بسوزد هم بسازد شرح صدر
(مولوی، 1363، د: 2؛ ب: 71-61)

مولوی، در جای دیگر از مثنوی خود، به این موضوع، تأکید می‌کند که هر
کس جان خود را از هوا و هوس‌های نفسانی پاک کند، به دیدار حضرت
پروردگار نائل خواهد آمد:

هر که را هست از هوس‌ها جان پاک زود بیند حضرت و ایوان پاک
چون محمد پاک شد زین نار و دود هر کجا رو کرد وجه الله بود
(همان، د: 1؛ ب: 1397-1396)¹³

بنابراین، مولوی معتقد است که رؤیت پروردگار با دیده قلبی، حتّی در این
عالم، امکان‌پذیر است؛ و تنها عامل عدم رؤیت خداوند، کدورات نفسانی و
مشغولیت‌های بیهوده آدمی است:

حق پدیدست از میان دیگران همچو ماه اندر میان اختران
دو سر انگشت بر دو چشم نه هیچ بینی از جهان انصاف ده
گر نبینی آن جهان معدوم نیست عیب جز انگشتِ نَفْسِ شوم نیست
تو ز چشم انگشت را بردار هین وانگهانی هرچه می‌خواهی ببین...
آدمی دید است و باقی پوست است دید آن است آن که دید دوست است
چون که دید دوست نبود کور به دوست کو باقی نباشد دور به
(همان، ب: 1407-1400)





مقصود مولوی «از "دید" در اینجا، کشف و شهود حقیقت و وصول به لقای الهی است و دیده‌ای که به دیدار و رؤیت پروردگار نائل نشود و به شواغل حسّی گراید، در حقیقت از فایده و نتیجه‌ای که مترتب بر آن است، معزول مانده و نابینا شده است» (فروزانفر، 1382، ج 2: 521).

برخی از محققان، بر این عقیده‌اند که مولوی علاوه بر مطرح کردن رؤیت قلبی و اعتقاد به آن، گویا نوعی رؤیت حسّی را نیز پذیرفته است (مشیدی، 1379: 125-135). به عنوان نمونه، مولوی معتقد است که غرض از معراج حضرت رسول (ص)، دیدار و رؤیت پروردگار بوده است؛ و آن حضرت بزرگوار، به تبع آن دیدار، به دیدار عرش و ملائیک و ... نیز نائل آمده‌اند که «در این صورت، رؤیت جزء صفات سلبی به طور کامل قرار نمی‌گیرد» (همان: 132):

قصده در معراج دید دوست بود در تبع عرش و ملائیک هم نمود
(مولوی، 1363، د 2: ب 2226)

همچنین، در جای دیگر از مثنوی با توجه به روایت: «إِنَّكُمْ سَتَرُونَ رَبَّكُمْ كَمَا تَرُونَ هَذَا الْقَمَرَ»¹⁴ که شمس نیز به آن استناد جسته است،¹⁵ معتقد است که حضرت رسول (ص) برای مؤمنان امت خود، طلب رؤیت و دیدار کرده است:¹⁶

این جهان گوید که توره شان نما و آن جهان گوید که تومه شان نما
(همان، د 6: ب 168)

مولوی بر این باور است که در روز قیامت که خورشید و ماه از بین می‌روند، چشم‌ها به مشاهده و دیدار «اصل ضیاء» که چیزی جز حضرت حق نمی‌تواند باشد، مشغول می‌شوند:

در قیامت شمس و مه معزول شد چشم در اصل ضیاء مشغول شد
(همان، د 5: ب 696)

مولوی، در جای دیگر از قول پیامبر (ص) یادآور می‌شود، که ایشان وعده داده‌اند که هر کس به خداوند توکل کند و از غیر حق چیزی نخواهد، ایشان تضمین می‌کنند، که او به «جنت» و «رؤیت» پروردگار نائل خواهد آمد:

گفت پیغمبر که جنت از اله گر همی خواهی ز کس چیزی مخواه
چون نخواهی من کفیلیم مر تو را جنت المأوی و دیدار خدا

(همان، د: 6: ب 334-333)

نتیجه

به طور خلاصه، می‌توان گفت که شمس، در ضمن سخنان پراکنده خود، مطالبی درباره رؤیت خداوند مطرح نموده است که مقداری از این نظریات، در مثنوی مولوی نیز منعکس شده است. به عنوان نمونه، شمس معتقد است که رؤیت پروردگار در این جهان و جهان آخرت، امکان پذیر است. او با استناد به بحث رؤیت حضرت موسی (ع)، با صراحت تمام به این موضوع اذعان دارد که موسی (ع) به رؤیت خداوند، نائل آمده است و این بر خلاف نظر اکثر مفسران است.

مولوی، نیز همچون شمس، اصل رؤیت پروردگار را در هر دو جهان پذیرفته است. او نیز معتقد است که سالک الی الله و عارف بالله، این قابلیت را دارد که به مشاهده جمال حق، تعالی، دست یابد. علاوه بر این، شمس در میان سخنانش به رؤیت قلبی یا رؤیت باطنی اشاره کرده و آن را پذیرفته است. مولوی نیز همچون شمس، از رؤیت قلبی سخن به میان آورده و آن را امکان پذیر دانسته است.



پی‌نوشت‌ها

از جمله آیاتی که بیش از همه، مورد استناد قرار می‌گیرد، این آیه کریمه است: «وَجَوَّهْ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ. إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» (قرآن مجید؛ سوره قیامت (۱۰۲)، آیات (۱۰۲ و ۱۰۳)) (در آن روز چهره‌هایی شادابند، به سوی پروردگار خود می‌نگرند). اشعری معتقد است واژه «نظر» در این آیه فقط به معنای «رؤیت» است (ابوالحسن اشعری، ۱۰۲: ۱۰۳). اما معتزله و امامیه «نظر» را به معنی توقع پاداش و ثواب و لطف خداوند از جانب بندگان تعبیر نموده و بدین گونه عدم رؤیت خدا را در قیامت و در دنیا اثبات کرده‌اند (خواجه نصیرالدین طوسی، ۱۰۲: ۱۰۳).

اشاره‌ای است به این روایت از حضرت رسول (ص): «إِنَّكُمْ سَتَرُونَ رَبَّكُمْ كَمَا تَرُونَ هَذَا الْقَمَرَ لَا تَضَامُونَ فِي رُؤْيَيْهِ» (شما به زودی خدایتان را خواهید دید، همین طوری که این ماه را می‌بینید. هرچند دیدن ماه برای همه یکسان نیست) (بدیع الزمان فروزانفر، ۱۰۲: ۱۰۳).

قرآن مجید؛ سوره اسراء (۱۱۱)، آیه (۱۱۱) (و هر که در این دنیا کور باشد در آخرت [هم] کور خواهد بود).

ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن قشیری، لطائف الاشارات، ج ۱: ۱۱۱ - ۱۱۲. و: رشیدالدین ابوالفضل میبدی، کشف الاسرار و عدة الابرار، ج ۱: ۱۱۱ - ۱۱۲. و: محمد بن حسین سلمی، حقائق التفسیر: ۱۱۱.

«وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي الْيَكَّ قَالَ لَنْ أَرِيكَ...» (قرآن مجید، سوره اعراف (۷۰)، آیه (۷۰)) (و چون موسی به میعاد ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد: «پروردگارا، خود را به من بنمای تا بر تو بنگرم»، فرمود: هرگز مرا نخواهی دید...).

قرآن مجید؛ سوره انعام (۶۰)، آیه (۶۰) (چشمها او را درک نمی‌کنند... [اما] او چشمها را درک می‌کند).

همان؛ سوره اعراف (۷۰)، آیه (۷۰) (خود را به من نشان بده).





همان جا (مرا نخواهی دید).

هر که چیزی را دوست دارد آن را بسیار یاد کند.

قرآن مجید؛ سوره اعراف (۱۰۷)، آیه (۱۰۷) (اما در کوه بنگر).

بدیع الزمان فروزانفر، (هر که خود را شناخت، خدای خود را شناخت).

قرآن مجید؛ سوره اعراف (۱۰۷)، آیه (۱۰۷) (به سوی تو توبه کردم).

مولوی در دیوان غزلیات خویش نیز با صراحت تمام اعلام می‌کند که اگر آدمی درون خویش را از آلودگی‌ها پاک کند در همین دنیا و با چشم دل به دیدار خداوند نائل خواهد آمد، هرچند معتزلی این عقیده را نپذیرد:

اگر دمی بگذاری هوا و نا اهلی	ببینی آنچه نبی دید و آنچه دید ولی
خدا ندانی خود را خاص بنده شوی	خدای را بینی به رغم معتزلی
اگر تو رند تمامی، ز احمقان بگریز	گشا دو چشم دلت را به نور لم یزلی
بر آر نعره آرنی به طور، موسی وار	بزن تو گردن کافر، غزا بکن چون علی

(مولوی، 1355، ج 6: غ 291)

بدیع الزمان فروزانفر، (شما به زودی خدایتان را خواهید دید، همین طوری که این ماه را می‌بینید).

شمس تبریزی، ج ۱۰۷، ج ۱۰۷.

شمس نیز حضرت محمد (ص) و محمدیان را صاحب رؤیت و دیدار دانسته است: «هر نبی به چیزی مخصوص بود، ابراهیم به خُلت و موسی به کلام، محمد (ص) به رؤیت» (همان، ج ۱۰۷). «کلیم الله می‌گوید: «آرنی»، چون دانست که آن از آن محمدیان است، از آن می‌خواست که: اللهم اجعلنی من أمة محمد» (همان، ج ۱۰۷).

فهرست منابع

❖ قرآن مجید

❖ اراکی، محسن؛ (1381)، «شمس در اشعار مولانا»، سال نوزدهم، مجله کیهان

فرهنگی، شماره 193.



- ❖ اشعری، ابوالحسن علی بن اسماعیل؛ (1389 ه.ق)، مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، (به اهتمام محمد محیی الدین عبدالحمید)، چاپ دوّم، قاهره، مکتبه نهضت.
- ❖ _____، _____؛ (1379 ه.ق)، الابانۀ عن اصول الدیانۀ، (مقدمه و تعلیق حسین محمود)، قاهره، انتشارات دارالانصار.
- ❖ افلاکی العارفی، شمس الدین احمد؛ (1362)، مناقب العارفین، (به کوشش تحسین یازیجی)، چاپ دوّم، تهران، انتشارات دنیای کتاب.
- ❖ انصاری هروی، خواجه عبدالله؛ (1368)، صد میدان، (به تصحیح قاسم انصاری)، چاپ چهارم، تهران، کتابخانه طهوری.
- ❖ البزدوی، محمد بن محمد عبدالکریم؛ (1383 ه.ق)، اصول الدین، (تحقیق و مقدمه هانز پیترلینس)، قاهره، داراحیاء الکتب الاسلامیه.
- ❖ بهیزاد، بهرام؛ (1376 ه.ق)، رسالۀ منحول سپه سالار (نسخۀ گمشده مثنوی)، تهران، انتشارات رسا.
- ❖ بیانی، شیرین؛ (1384)، دمساز دو صدکیش، تهران، انتشارات جامی.
- ❖ تبریزی، شمس الدین محمد؛ (1385)، مقالات شمس تبریزی، (به تصحیح و تعلیق محمد علی موحد)، چاپ سوّم، تهران، انتشارات خوارزمی.
- ❖ تدین، عطاءالله؛ (1372)، مولانا و طوفان شمس، تهران، انتشارات تهران.
- ❖ توئیچل، پال؛ (1372)، دندان ببر، (ترجمۀ هوشنگ اهرپور)، تهران، نشر دنیای کتاب.
- ❖ جرجانی، علی بن محمد؛ (بی تا)، تعریفات، بیروت، انتشارات دارالسّورور.
- ❖ جیحون آبادی، نعمت‌الله؛ (1361)، شاهنامه حقیقت، (تصحیح و تفسیر و مقدمه محمد مکرری)، چاپ دوّم، تهران، کتابخانه طهوری.
- ❖ چیتیک، ویلیام؛ (1388)، من و مولانا (زندگانی شمس تبریزی)، (ترجمۀ شهاب الدین عباسی)، چاپ چهارم، تهران، انتشارات مروارید.
- ❖ دین لوئیس، فرانکلین؛ (1386)، مولانا دیروز تا امروز، شرق تا غرب، (ترجمۀ حسن لاهوتی)، چاپ سوّم، تهران، نشر نامک.
- ❖ زمانی، کریم؛ (1386)، میناگر عشق (شرح موضوعی مثنوی معنوی مولانا جلال الدین محمد بلخی)، چاپ ششم، تهران، نشر نی.



- ❖ سپهسالار، فریدون بن احمد؛ (1325)، **زندگی نامه مولانا جلال الدین مولوی**، (با مقدمه سعید نفیسی)، چاپ دوم، تهران، انتشارات اقبال.
- ❖ سلطان ولد؛ (1376)، **ولدنامه**، (به تصحیح جلال الدین همایی، به اهتمام ماهدخت بانو همایی)، تهران، مؤسسه نشر هما.
- ❖ سمرقندی، دولت‌شاه (بی‌تا)؛ **تذکره الشعراء**، (به تحقیق و تصحیح محمدعباسی)، تهران، انتشارات بارانی.
- ❖ سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم؛ (1362)، **دیوان سنایی**، (به سعی و اهتمام سید محمدتقی مدرس رضوی)، تهران، انتشارات کتابخانه سنایی.
- ❖ _____، _____؛ (1360)، **مثنویهای حکیم سنایی**، (به تصحیح و مقدمه سید محمد تقی مدرس رضوی)، چاپ دوم، تهران، انتشارات بابک.
- ❖ سلمی، محمد بن حسین؛ (1369)، **حقائق التفسیر**، (به کوشش نصرالله پور جوادی)، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- ❖ طوسی، خواجه نصیرالدین؛ (1371)، **کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد**، (شرح علامه حلّی، حواشی آیت الله سید ابراهیم الموسوی الزنجانی)، چاپ دوم، قم، منشورات شکوری.
- ❖ فردوسی، ابوالقاسم؛ (1370)، **شاهنامه**، (به کوشش سعید حمیدیان)، چاپ هفتم، تهران، انتشارات منوچهری.
- ❖ فروزانفر، بدیع الزمان؛ (1387)، **احادیث و قصص مثنوی**، (ترجمه کامل و تنظیم مجلد حسین داودی)، تهران، انتشارات امیر کبیر.
- ❖ _____، _____؛ (1382)، **شرح مثنوی شریف**، چاپ یازدهم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ❖ _____، _____؛ (1387)، **مولانا جلال الدین محمد مولوی**، چاپ سوم، تهران، انتشارات معین.
- ❖ قاسمی، شریف حسین؛ (1383)، «**آیا شمس تبریزی هندی بود؟**»، سال دوم، مجله زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان.



- ❖ قشیری، ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن (بی تا): **لطائف الاشارات**، (به تحقیق ابراهیم بسیونی)، چاپ سوّم، مصر، ناشرالهیئة المصریة العامة للكتاب.
- ❖ کلینی، محمدبن یعقوب بن اسحاق؛ (1365)، **اصول کافی**، چاپ چهارم، تهران، دارالکتب اسلامیة.
- ❖ مشیدی، جلیل؛ (1379)، **کلام در کلام مولوی**، اراک، دانشگاه اراک.
- ❖ مولوی، جلال الدین محمد؛ (1355)، **دیوان کبیر**، (به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر)، چاپ دوّم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ❖ _____؛ (1363)، **مثنوی**، (به تصحیح رینولد. ا. نیکلسون، به اهتمام نصرالله پورجوادی)، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ❖ میدی، رشیدالدین ابوالفضل؛ (1344)، **کشف الاسرار و عدة الابرار**، (به کوشش علی اصغر همت)، چاپ دوّم، انتشارات ابن سینا، تهران.
- ❖ نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف؛ (1343)، **مخزن الاسرار**، (به کوشش حسن وحید دستگردی)، تهران، انتشارات مؤسسه مطبوعاتی علمی.
- ❖ همایی، جلال الدین؛ (1369)، **مولوی نامه (مولوی چه می گوید؟)**، چاپ هفتم، تهران، انتشارات مؤسسه نشر هما.
- ❖ الهمدانی الاسد آبادی، عبدالجبار بن احمد؛ (1965م)، **شرح الاصول الخمسة**، قاهره، ناشر عبدالکریم عثمان.
- ❖ همدانی، عین القضاة؛ (1379)، **زبدة الحقایق**، (به تصحیح عقیف عسیران، ترجمه مهدی تدین)، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.



فصلنامه تخصصی مولوی

«رؤیت» از دیدگاه
تبریزی و بررسی
آن در مثنوی مولوی